

اشجار میوه دار و یابنای مکان و منزل بکلی ممنوع بوده . عقیده آنها این بود که ترتیب اینگونه علاقات بدو و گفتن با زادی است . آنها هیچوقت هم مغلوب واقع نشدند .

هردوت مینویسد : « در همانزمان که از فینیقی و فلسطین برای پادشاهان ایران خراج و باج های گزاف فرستاده میشد این اعراب مخصوصاً از دادن خراج معاف بودند » .

اعراب بدوی در نظر طوایف متوطن و مهذب بواسطه قتل و غارتی که خاصه آنهاست از همسایگان خیلی خطرناک شمرده شده بلکه آنها را صرف قطاع الطريق میدانند لیکن خود بدویها این خاصه را بنظر دیگر نگاه میکنند . آنها در زدن يك قافله نظری که دارند بعینه همان نظری است که اروپائیان در بمبارده کردن يك شهر یا تصرف يك کشور دارند . بدویها برای سر داران نامی خود بعنوان یادگار مجسمه نمیسازند چه آن بارسوم و عادات شان مخالف است ولي همانطور که ما از مشاهیر خود قدر دانی نموده احترام میکنیم آنها هم احترام رجالی نامی خود را لازم می شمردند .

بدویها بواسطه همین خاصه قتل و غارت آنها بود که در عصر خلفای راشدین در ردیف سپاهیان خیلی رشید و قابل قرار گرفته با قدم سریعی تمام دنیا را فتح کردند . اگر چه با يك سلسه امور و مسائل جدیدی سر و کار پیدا کردند اما هیچگونه تغییری در ساختمان آنها پیدا نشد ، زیرا اجابت يك ملت اصلاً قابل تغییر و تبدیل نیست . هر چند ممکن است که رنگ آن تغییر پیدا کند مثل اینکه خاصه غارتگری بهوای کشور ستانی تبدیل پیدا نمود و از سحبه سخا و جود در آنها ساوک بهادرانه و جوانمردی در جنگ پیدا شد که در تمام اروپا از آن بنای بیروی را گذاشته و خاصه نفاق و جنک خانگی هم تا چندی مفید اتفاق افتاده در آنها حس رقابت ایجاد نمود لیکن چون ریشه این عادت بقدری محکم بود که نتوانست تا مدت زیادی بحالت اعتدال باقی بماند بالاخره سبب انقراض آنها گردید .

در عصر خلفای راشدین قسمت بیشتر قشون اسلامی از همین بدویها تشکیل یافته در فتوحات اسلامی خدمات نمایانی از آنها بعرضه ظهور رسید ، اما در اینهم شکی نیست که آن علماء و فضالای نامی و نیز ارباب صنعت و هنری که پیدا شدند و مدنیّت عرب و اسلام



را با علی درجه کمال رسانیدند هیچکدام آنها از این اعراب نبودند .

بدویها سازمان کشوری را مثل سکنه اصلی امریکا همیشه بنظر حقارت نگریسته زندگی صحرائی خود را بر هر چیزی ترجیح داده اند و آنها یکی از خصایص موروثی آنها شمرده شده و هیچ منطقی هم در مقابل آن مؤثر نیست . آنها از گرفتن زمین و سکونت در يك نقطه معین همیشه ابا و امتناع داشته چنانکه در سوریه اراضی که بآنها داده شد از قبول آن استنکاف ورزیدند این اقوام صحرا نشین که وضع و رویه بزرگی منشی آنها هر سیاحی را فریفته خود نموده از تمام احتیاجات مصنوعی تمدنی خود را مستغنی داشته و در این قسمت از بانخوت ترین ملاکین قرون وسطی (۱) هیچوقت کمتر نیستند . راستی زندگانی صحرائی خالی از لطف هم نیست ، چنانکه اگر من را در این امر مخیر سازند که همان زندگی آزاد را قبول کرده و یا در يك کارخانه روزی دوازده ساعت بکار هائی که موجب خمود و رکود است مشغول باشم برای من در قبول شق اول هیچ جای تردید نخواهد بود .

اگر چه بدویها از نظر مدارج تمدنی بکلی در همان درجه ابتدائی باقیمانده و زندگانی صحرائی نگذاشته است که قدمی بطرف تمدن بردارند ، لیکن از حیث فهم و ادراک در معنی بر تمام صحرا نشینان قبایل دیگر مزیت دارند . خود من مکرر گه با آنها صحبت داشته ام افکارشان را در زندگانی تقریباً با افکار بسیاری از تربیب شده گان امروزه اروپا مطابق یافته ام .

این مطلب در آینده در بیان شعر و شاعری عرب معلوم خواهد شد که بدوی هر چند در عادات و رسوم نیم وحشی است لیکن در افکار و خیالات وحشی نیست ، کمتر کسی در میان آنها دیده شده است که دارای ذوق شعر نباشد بلکه علاوه بر قریحه شعر مثل اکثر شعرا دارای روح بسیط اطفال میباشند . فی الواقع این خاصه شاعری (۱) قرون وسطی در تمام دول اروپا امرا و ملاکین معتبر بزرگی بودند که هر يك قشون زیادی برای خود ترتیب داده و هر وقت جنگی برای کشور پیش میآمد از همین قوا استفاده شده همانها را بکار میانداختند ، این ملاکین اکثر در همان املاک خود مسکن داشته تمام مایحتاج خود را از رعایا و زارعین تأمین میکردند و خود را از تمام دنیا مستغنی و بی نیاز میدانستند .

را باید یکی از خصایص روحانی سابق لذكر بدویها قرار داد، چه روح نامبرده بقدری قوی است که با وجود منانیت و سکون ظاهری و لوله و جوش در آنها تولید میکند که تقریباً آنها را در ردیف اطفال و زنان قرار میدهد.

بدوی مثل زن و طفل تابع احساسات و خواهشهای آنی است و مانند آنان زیر تأثیر امور ظاهری رفته و بر اثر غوغا و هیاهوی سوری زود مشتعل شده هیجان غریبی در وی پیدا میشود، اینجاست که میتوان بر او غالب آمد، و همه قسم از او استفاده کرد، همینطور است حال تمام اقوام و ملل روی زمین که هنوز یا بدائرة تمدن نگذاشته اند یعنی مانند اطفال و زنان که در درجه ابتدائی بشریت واقعند تابع تمایلات و احساسات میباشند.

واقعاً بدوی نیم وحشی است، در این شکی نیست که این وحشی باهوش و فهمیده است لیکن بعد از هزاران سال هم در تمدن قدمی جلو نگذاشته و تغییراتی که بر او زمانه بواسیله وراثت در اقوام متوطن جمع و مستحکم گردیده آن تغییرات در بدوی هیچ پیدا نشده است. اگر خصایص روحانی را (چنانکه عقیده ما همین است) در واقع بین اقوام مختلفه فرق عمیق ایجاد میکند میتوانیم بگوئیم که بدوی و متوطن دو نژاد مختلفی هستند که بین آنها دره عمیقی حائل میباشد.

اعراب متوطن

بین اعراب متوطن که ذیلاً ذکر خواهیم نمود و بدوی که سمت ذکر یافت فرق نمایانی موجود میباشد. متوطن آنطور که عامه خیال میکنند نیم وحشی نیست. **پالنگراو** راست میگوید که این نظریه درباره اعراب از اینجا پیدا شده است که اکثر سیاحان فقط نقاط ساحلی عربستان را سیاحت نموده اند که چندان قابل توجه نیست. او بانهایت تعجب از تعلیم و تربیت اهل عمان تمجید میکند و ضمناً مینویسد که در نجد اشخاص زیادی هستند که میتوانند مثل انگلیسها ماشین بسازند یا خط آهن بکشند. خود ما میدانیم که در یمن امروزه دو دانشکده که یکی در (زبید) (۱) و دیگری در (دامار) (۲) دائر است و البته نمیتوان آنها را در ردیف جامعه قدیم قاهره قرار داد ولی

۱- Zébid. ۲- Damar.



(۱۳) - مسلمانان نوبی

! نظیر آن، دانشکده نامبرده برای اشاعت و انتشار علوم در کشور منبعی است بزرگ. باید دانست که قضاوت‌های ما در باره اعراب مبنی است بر نمونه های مبتدلی که از اعراب شام و مصر و الجزایر گرفته شده است، در صورتیکه اعراب این حدود بواسطه نداشتن استقلال و نیز اختلاط با اجانب اصالت خود را از دست داده حس غلامی در آنها پیدا شده است، لیکن پر معلوم است که برای اظهار عقیده نسبت بیک قوم لازمست بموطن اصلی آن قوم رفته از حالات آنها اطلاع حاصل کنیم. **پانگراو** که در بالا از او نام برده شده مدت‌ها میان اعراب اقامت داشته و بنا بر عقیده او اعراب یکی از نژادهای عالی دنیا محسوب میشوند. او میگوید «من مسافرت زیاد کرده و با اقوام مختلف که تمام افریقائی و آسیائی و اروپائی در آن داخلند آشنا و مربوط هستم، لیکن در میان آنها قومی یافت نمیشود که بتوان ویرا بر اعراب بخش مرکزی عربستان ترجیح داد». آری



زبان این اعراب متوطن همان زبان بدوی صحرائی و خون بدوی در عروق و اعصاب آنها گردش میکند لیکن باید دانست که بین آنها فواصل ضخیمه موجود میباشد.

ما در سابق گفتیم که بین اعراب متوطن هم مثل سایر اقوام تمدنه دنیا بلحاظ اختلاف ممالک فرق و تفاوت موجود است واقعاً سکنه قطعات مختلفه عربستان با هم مغایر میباشند. در سکنه

(۱۴) - زنان مسلمان نوبی

نجد بخصوص که از حیث مساحت از بسیاری از ممالک اروپا وسیعتر است فرقی که وجود دارد نظیر فرقی است که بین اهالی جنوب و شمال اروپا موجود میباشد. مثلاً خصایص و هابیایان نجد بکلی مغایر است با خصایص اعراب دیگر. آنها نهایت درجه مستعد و کاری و هیچ تابع عواطف و احساسات نیستند بلکه مملووند از ریا و سالوس و حقد و حسد. راجع بآنها **پالگراو** چنین مینویسد: « و هابیایان نسبت بسایر اعراب بخیل و ازدخول در کارهای صعب و مشکل حتی الامکان پرهیز میکنند، مثل اعراب دیگر خود نمائی ندارند و آن پشانی باز و قلب صاف و ساده ای که سایر اعراب دارا

هستند و هاینان فاقد آن میباشند ، ولی در مقابل نهایت درجه عاقل و استوار و ثابتند ، از مکالمه با آنها خیلی کم مقصود اصلی آنها را میتوان بدست آورد اما در عزم خود ثابت ، در کینه و انتقام خیلی سخت و در دوستی با کسانی که از کیش نژاد آنها نیستند نهایت مذبذب و دور و ، خلاصه میتوان بدون هیچ تردیدی گفت که و هاینها در جزیره العرب مثل طائفه ا کس میباشند . بین چهره خاموش بلکه عبوس آنها با چهره های نیکو و باز و بشاش اعراب شمالی تباین زیادی موجود میباشد ، آنها در هیچ کاری مطیع تمایلات و احساسات نیستند بلکه قبلا اطراف هر کاری را درست مطالعه کرده بعد داخل آن کار میشوند ، اگر چه فهم و ادراک آنها ضعیف و محدود است ، اما در عزم خود قوی و استقامت و ثبات آنها تا ایندرجه آنان را لایق قرار داده که توانسته اند اصول سازمان خود را محکم ساخته بر همسایه های خود حکومت جبارانه نمایند . کامیابی آنها بواسطه اتفاق و اتحادی که با هم دارند در مقابل رقبای خود که در نتیجه نفاق و اختلاف رو با انحطاط نهاده اند قطعی میباشد و چنین معلوم میشود که حکومت و هاینها بتدریج در تمام جزیره العرب بسط پیدا خواهد نمود و آن مقصود عالی و بلنددی که دارند زودتر از آنچه تصور میشود بآن نایل خواهند گردید (۱) . خصایصی را که ذکر نمودیم از اطوار و رفتار روزانه آنها پیدا و در مکالمه با آنها انسان مثل اینکه با دشمنی روبرو شده باید کاملا مراقب طرز گفتگو و کلمات و اشارات خود باشد .

اعراب شام

اعراب شام هم نظیر اعراب عربستان منقسم بدو قسم میشوند : بدوی و متوطن . بدوی در صحرا بسر برده و متوطن در قصبات و شهرها مسکن دارد ؛ با وجود حکومت های عدیده ای که در شام باختلاف اوقات تاسیس و از اینراه تغییراتی در کشور روی داده است ، معذلت بدویهای آنجا هم مثل سایر بدویها بوضع قدیم خود باقیمانده چندان تحت تأثیر نرفته اند بلکه مثل سه هزار سال پیش هنوز بوسیله پرورش مواشی و چپاول و غارت زندگی میکنند ، تمام کشور در حقیقت غیر از شهرها دست آنها میباشد . از ماورای (اردن) (۲) تا خود دروازه دمشق کاروان هائی (۱) این کتاب در پنجاه سال و اندی قبل تالیف یافته ، ملاحظه کنید که آنچه مصنف در آن تاریخ نوشته چگونه امروز همه آن ها واقع شده است .

Jourdain - (۲)

که عبور و مرور میکنند در صورت عدم پرداخت حق العبور همه را غارت میکنند، در آنها هم بطوریکه گفتیم صفات متضاده غارت و سخاوت هر دو موجود میباشد، مهمان را نهایت درجه احترام میکنند، بدوی شام هم هیچ حاضر نشده که زندگی صحرانوردی خود را که از قرون متمادی اختیار نموده از دست بدهد و از قبول اراضی که بآنها داده شده استنکاف ورزیده اند.

علاوه بر بدویهای مسلمان طوائف صحرا نشین دیگری هم هستند که هر کدام دارای کیش و آئین مخصوصی میباشند و چون آنها از همسایه های خویش بواسطه اختلاف مذهب دور و غیر از هم کیشان خود با احدی ازدواج نمیکنند، اینست بمرور زمان صفات خاصی در آنها پیدا شده که بتسانی میتوان آنها را از هم تشخیص داد، معروفترین این طوائف چهار طایفه اند.

متاؤله، انصاریه، موارنه، دروز (۱).

اما متاؤله اعرابی هستند کوهستانی و بکلی تک و علیحده زندگی میکنند. آنها مذهباً امامیه و سخت متعصب، حتی هیچوقت با یک شخص اجنبی غذا نمیخورند و چنین بر میآید که آنها اصلاً گرد میباشند اما از خصایصی که در آنها موجود است معلوم میشود که از اختلاط با اعراب و ایرانی و مغول پیدا شده اند.

انصاریه هم طایفه هستند کوهستانی و گوشه واقع شده اند، مذهب آنها اسلام لیکن با سایر فرق اسلامی فرقی محسوس دارند. میگویند که آنها قائل به تناسخ بوده آفتاب و ماه را پرستش میکنند.

موارنه با ملت سربانی خیلی نزدیک، لیکن مذهباً از آنها جدا میباشند. آنها شعبه ای هستند از نصاری، بسیار مغرور و اهل لاف و گزاف اما در مواقع لازمه شجاعت زیادی از آنها دیده نشده است.

دروز، بدویها خیلی نزدیک میباشند. آنها طایفه متکبر و سرکشی هستند از مسلمین که از یکمدت طولانی از اعراب و شامیها جدا شده و نهایت درجه دلیر و باسطوت و بین آنها با موارنه لبنان عداوت شدید موجود میباشد.

(۱) - Métoualis, Ansariér, Maronites, Druses.

اعراب متوطن شام

سکنه شهرها و قصبات شام کسانی هستند که از نژادهای مصری، فینیقی، یهود، بابلی، ایرانی، یونانی، رومی، عرب، مغول، گرجی، صلیبی^(۱)، ترک و غیره که در اوقات مختلفه در آنجا سکونت داشتند ترکیب یافته‌اند. کسانی که سیاحت آنجا می‌روند باید منتظر باشند که صور و اشکال گوناگونی را در آنجا تماشا کنند. اهالی شام خیلی با ذکاوت و هوش، اما بغایت متملق و چاپلوس و نیز بی‌وفا و منافق می‌باشند. زمان رومیان فساد اخلاق آنها بشبوت رسیده و عقیده رومیان بر این بود که اهل شام برای غلامی آفریده شده‌اند. تمام آن حکومت‌های مختلفه که بمرور قرن‌های متمادی در شام تأسیس یافته اهالی نسبت بهر کدام تسلیم صرف بوده هر گونه تحمیلی را قبول نموده‌اند و حالیه هم غیر از مناقشه مذهبی و جنگ دیناتی قوه و استعداد دیگری در آنها موجود نیست. هر چیزی که از حدود مذهب خارج باشد با حسن استقبالی قبول مینمایند. خصوصاً اگر اندکی پای سیاست و حکومت هم در کار باشد بکلی تسلیم میشوند و این حس اطاعت و رضا و تسلیم در آنها بدرجه ایست که از تصور یکنفر اروپائی خارج میباشد. در اینجا حکایتی است که یکنفر اروپائی که بعد از فرونشستن آتش قتل‌عام سنه ۱۸۶۱ میلادی در شام توقف داشت بر ای مسیو ووسی^(۲) نقل نموده ما آنرا ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرانیم که از مطالعه آن درجه بی‌حسی و بزدلی اهل شام بخوبی آشکار میگردد: «یکنفر مشاق نظامی اروپائی که مستخدم دولت ترکیه بود این واقعه را که به چشم خود مشاهده کرده برای من چنین نقل کرد که در آن اوان میر غضبهای زیادی مأمور بودند که مقصرین را بدار بیاویزند؛ از جمله یکنفر که مشغول کار روزانه خود بود دید میخ طناب خیلی بالا و چهار پایه ای که مقصر را روی آن نگاه میدارند کوتاه و کردن مقصر بطناب نمیرسد.

۱- در قرون وسطی از ممالک مختلفه اروپا برای تصرف مقامات متبر که هشت مرتبه قشون کشی شد و در جریان این قشون کشیها بین مسلمانان و نصاری روابطی پیدا شد و در نتیجه امتزاج و اختلاطی که با هم پیدا کردند قومی بوجود آمد که آنرا صلیبی مینامند و این قشون کشیها از سال ۱۰۹۶ تا ۱۲۷۰ میلادی امتداد داشته است.

در این میانه پیرمردی مسلمان سوار بر الاغ و در آن گوسفندی در دست داشت عبورش از همان طرف افتاد. میر غضب به پیرمرد اشاره کرد درنگ کن، پیرمرد هم اطاعت کرده فوراً از الاغ پیاده شد و گردن خود را جلو نگاهداشت، میر غضب فهمید که مطلب بر او مشتبه شده اظهار کرد که مقصود الاغ بوده است نه تو. چنانکه او الاغ را پای دار نگاه داشته مقصراً روی آن سوار کرد و طناب را بگردن وی انداخت و باشلاقی که داشت الاغ را نهیب داد، همین که آن حیوان قدم بر داشت مقصر بدار آویخته شد. بیچاره پیرمرد خیلی خوشحال گردید که مفت از چنگال مرگ رهایی یافت و لذا گوشت را برداشته سوار بر الاغ شد و با کمال سرعت روانه گردید.

لیکن من باز میگویم که این رضا و تسلیم آنها در آن امور بسته که مربوط به مذهب نیست. در اغتشاش اخیر مصر، دمشق بکلی آرام بوده است. خود من اکثر اوقات اینرا دیده تعجب کرده‌ام که یکنفر سپاهی خینی پست که جلو یک شخص (اگرچه سیاح هم بوده) راه باز میکرد چگونه مردم را دسته دسته باسانی عقب کرده بلکه بعضی اوقات آنها را با چوب میزد و ابدأ صدا از کسی بلند نمیشد و مکرراً چه در دمشق و چه در بیت المقدس خودم شنیدم که اگر عربی پاشا کاعیابی حاصل مینمود باندک اشاره ای تمام نصاری شام را قتل عام کرده و یک نفرشان را باقی نمیگذاشت. این نصاری تا این درجه ضعیف النفس و بزدل هستند که انسان از دیدن آنها عار دارد. در سنه ۱۸۶۱ میلادی آنها بدون هیچ دفاعی مثل گوسفند خود را در دهان مرگ انداختند و اگر همین قتل عام که هر کسی از آن هراسان بود در سال ۱۸۸۲ میلادی هم شروع میشد باز اینها همانطور شکار میشدند.

اعراب مصر

اعراب حالیه مصر از قومی هستند که از ازدواج و امتزاج سکنه قدیم مصر با عربهای تشکیل یافته که در سال ۶۴۰ میلادی با عمر و عاص بمصر حمله بردند. آنها در زبان و مذهب، عرب بشمار آمده لیکن اصلاً عرب نیستند و از روی اصول انسان شناسی که ذکر آن در سابق بعمل آمد ملت مغلوب، صریکی بواسطه شماره نفوس و دیگر آب و

هوای غیر مساعد کشور که در مزاج خود آنها بیشتر ساز کار میباشد بر قوم غالب فایق آمد. در این اختلاط مدارج متوسطه ای که بود منقود گردید و امروز اعراب متوطن مصر با وجودیکه مذهب و زبان شان عربی است همان ملت باستانی هستند که اهرام مصر را بنانه و دند و بهترین گواه کتف های یهن و دیگر چهره آنهاست که مشتمل میباشد بر لبهای کلفت و ضخیم و استخوانهای برجسته گونه و نیز شباهت عمومی آنهاست به شکل و صور قدیمه که روی قبور و ابنیه و عمارات منقور میباشد.

سکنه سواحل نیل نه تنها در خصایص جسمانی بلکه از حیث خصایص روحانی هم مشابه با مصریان قدیم میباشد. نهایت خلیق و آرام، مدتها غلامی کشیده و از هر حا کمی علی الخصوص از حکام اروپائی مرعوب. همان اوقاتیکه در قاهره شهرت داشت که سکنه سواحل نیل آشوب کرده اند و در جراید غیر از شورش و قتل عام ذکر دیگری نبود نویسنده در قصبات بزرگ این قطعه در میان اهالی بدون هیچ مزاحمتی در سیرو حرکت بودم، ضروریات زندگی فلاحین قریب بصر و بهمان قوت لایموت اکتفا میکنند و اگر چیزی زیاد تر بآنها برسد نهایت درجه خوشحال میشوند. زندگانی آنها روز مره و اندیشه فردا را نمیکند، از ساعت و وقت و یا فاصله مسافت مقیاسی دست آنها نیست، اگر از یک چنین امری که در کارهای روزانه مکرر باید تجربه شده باشد سؤال شود جواب آن لاادریست. آنها هیچ نمیدانند که عبور از قریه ای بقریه دیگر چقدر طول میکشد یا فاصله بین آنها چیست و واقعا برای آنها هیچ فائدای هم متصور نیست که بدانند.

مثل شام و عربستان در مصر هم بدوی و متوطن هر دو وجود دارند ولی بین آنها در اینجا فرق زیادی موجود میباشد، زیرا که بدویهای مصر علاوه بر طرز معیشت از حیث نژاد هم با متوطن تفاوت دارند. اعراب متوطن مصر بواسطه اختلاط بانژادهای آنجا مصری گردیده در صورتیکه بدویها اینطور نیستند، طرز معیشت بدویها ابتدا اجازه نمیدهد که با قبایل و طوایف دیگر امتزاج پیدا کنند. در آنها هنوز دماغ منقاری، لبهای نازک و باریک، چهره بیضی و کشیده، چشمهای تیز بدویهای عصر پیمبر اسلام موجود میباشد.

در میان اقوام
مصر فقط بدویها هستند
که از عناصر جنگی
شمرده میشوند ، در
جنگ کنونی عربی
پاشا اگر انگلیسیان
چنانکه کراراً شنیده‌ام
به دادن پولهای هنگفت
آنها را جلب نمیکردند
بالاخره مجبور بودند
که با آنها مقابل بشوند
این بدویها در
اطراف سواحل نیل
ولی قدری دور تر
چادرهای خود را نصب
میکنند . آنها هیچ
خوفی از حکومت



(۱۵) . مساکین مراکش

ندارند و با فلاحین هم معاشر و مربوط نیستند ، بلکه آنان را بنظر عداوت و تنفر نگاه
میکنند . طرز زندگانی‌شان همان طرز است که سایر اعراب بدوی دارند ، حقیقت اینست
که بدوی در هر کشور و سرزمین يك عنصری است بکلی متباین با سایر عناصر و طبقات ،
در آمار مصر علاوه بر اعراب ، اقوام مختلفه دیگری هم مثل ترك ، قبطی ،
شامی ، حبشی ، یونانی ، اروپائی و غیرها وجود دارند لیکن اختلاط این اقوام با فلاحین
خیلی کم میباشد و آب و هوای مصر تا ایندرجه برای اجانب مضر و سم قاتل است که

یکنفر اجنبی (حتی ترك هم در آن داخل میباشد) مشکل است بتواند زیاده‌تر از دو طبقه در این کشور ملیت خود را محفوظ نگاهداشته مستحیل نشود و فقط عرب یگانه اجنبی است که در اینجا با کمال موفقیت ریشه دوآینده است .

یکی از اقوام مصر که در بالا ذکر شد قوم قبطی میباشد که در اینجا لازم است از وی بطور خاص بیانی بعمل آید ، زیرا قبطیها اگر هم از نسل خالص مصریان قدیم نباشند باز میان‌شان اشخاصی یافت میشوند که با تصاویر قبور قدیمه شباهت زیاد دارند . آنها مذهباً مسیحی و خونی‌شان با عرب ابدأ مخلوط نشده است ، این اشخاص اکثر در مصر علیاً دیده میشوند ، علی‌الخصوص در بعضی قصبات و شهرهای خاص مثل اسیوط^(۱) زبان آنها نهایت مشابه با زبان قدیم مصر و از مطالعه همین زبان شامیولیون^(۲) موفق گردید خط مصوّر قدیم مصر را کشف نماید .

در اکثر کتب مینویسند که امروزه زبان قبطی رایج نیست ؛ لیکن نویسنده خود قبطیها را دیده‌ام که در زبان نامبرده باهم تکلم میکنند ، بلکه مجاورات مختلفه این زبان فعلاً موجود میباشد ، قبطیها زبان خود را در حروف یونانی مینویسند .

عموماً چنین تصوّر میکنند که سرشماری قبطیها در مصر از دو بیست هزار نفر تجاوز نمیکند ؛ لیکن جمعی از ایشان بخود من اظهار داشتند که عدّه شان از يك کرور متجاوز است .

راجع بخصایص اخلاقی آنها انتقادی که بعضیها نموده‌اند بنظر من صحیح نیست ؛ راستی اینست که قبطیها در تعلیم و تربیت بر اعراب خصوصاً بر ترکان مقدم میباشد . البته مذهب آنها نمیگزارد که دارای مشاغل عالی باشند ، لیکن در امور کشوری خدماتی که بعهده آنهاست خدماتیست که برای آن فطانت و هوش بیشتر لازم است .

۱- اسیوط نسبتاً مشهوریست در ساحل نیل . علاوه سیوطی در همین محل سکونت داشت ، بواسطه کثرت استعمال ، همزه حذف شده و سیوط باقی مانده است .

۲- Champollion ، یکی از خاورشناسان معروف فرانسه است . او در سال ۱۸۲۲ میلادی زبان مصوّر قدیم مصر را کشف نموده در اروپا منتشر ساخت . سال ولادت او سنه ۱۷۹۰ و وفاتش سنه ۱۸۳۲ میلادی است .

ترکان مصر که در سازمان و نظم و انتظام جانشین عربند آثاری از خود باقی نگذاشته‌اند، عدّه نفوسشان حالیه مشکل است به بیست هزار نفر برسد و آنها یکدسته مردمی هستند اشرافی که با سایر اقوام مصری مطلقاً خلطه و آمیزش ندارند.

اعراب افریقا

علاوه بر مصر که جزء مشرق شمرده میشود در تمام بخش شمالی افریقا و بعضی از قطعاتیکه از خط استوا هم تجاوز میکنند، اقوامی مسکن دارند که اگر نسلاً هم عرب نباشند مذهب ایشان مذهب عرب و اسلام است و آنها از نژاد بربر هستند که با عرب و حبشی کم و بیش امتزاج پیدا نموده‌اند. نویسنده درمرا کس اختلاط با خون افریقائی را زیاد دیده و هر قدر بخط استوا نزدیک میشود اختلاط مزبور بیشتر آشکار و هویداست.

برابره افریقا قومی هستند که بکلی از اعراب جدا میباشند و چون در یکی از ابواب آئینه کتاب در تاریخ اعراب افریقا از برابره بحث خواهیم کرد لهذا از ذکر آنها در اینمقام صرف نظر مینمائیم.

بین متوطن و بدوی فرقی که قبلاً مذکور داشتیم در اعراب افریقا هم این فرق موجود است لیکن امروزه خون آنها بکلی مختلط و نمونه‌ای از یک امتزاج و اختلاط فوق العاده میباشند. اهالی نقاط و شهرهای ساحلی با اقوام دیگر از قبیل کارتاز^(۱) رومی، واندال^(۲) یونانی، بربر، اختلاط و امتزاج پیدا نموده و نتیجه اختلاط اقوام نامبرده هستند و خود نویسنده هر شکل و رنگی را که ممکن است در دنیا پیدا بشود در سواحل شمالی افریقا تماشا کرده و از حبشی و سیاه سودانی گرفته تا درجه حسن ایالو^(۳) در اینحدود

۱- کارتاز، از شهرهای قدیم افریقای شمالی و تونس فعلی در آنجا واقع است. در سال ۸۵۳ قبل از میلاد فینیقیها آنرا بنامه‌ودند. شهر مزبور نهایت درجه معمر و شماره نفوس آن بالغ بر هفت صد هزار نفر بوده است. در سال ۱۴۲ قبل از میلاد رومیان آنرا بر باد دادند. در عربی آنرا قرطاجنه مینامند.

۲- واندال، از اقوام نیم وحشی شمال اروپا بود که در سنه ۱۶۰ میلاد بنای ضدیت را با رومیها گذاشته و در سنه ۴۱۰ میلادی اسپانبول و در سنه ۴۵۵ میلادی روم را فتح نمودند.

۳- ایالو، همانطور که میان رومیان و یونانیان ونوس مقیاس حسن و جمال زنان بود، ایالو هم برای زیبایی و قشنگی مردان ضرب المثل بوده است.

پیدا میشود و بنا بر این اعراب الجزایر را نژاد واحد یا مرکب از پنج و شش نژاد مختلف قرار دادن خطائی است فاحش چنانکه یکی از محققین معاصر بدون هیچ غوری بر این رفته است (۱).

اعراب الجزایر نسلی هستند مختلط و تمام صفات قبیحه اختلاط هم در آنها موجود میباشد. سکنه شهرها مولود اقوامی هستند که در بالا ذکر نمودیم ، فشار و تحمیلات حکومت های مختلف نیز بر ذلت و مسکنت آنها افزوده است ، البته در بدویها این اختلاط کمتر و خون آنها صافتر است . این بدویها بابدویهای اعراب اصلی مشابه و با هر ترقی و تمدنی هم مخالف میباشند .

چیزی که امروزه در تمام اقوام الجزایر اعم از بدوی و متوسط بطور عموم موجود میباشد همانا نفرت شدیدی است که به حکمرانان اروپائی خودشان دارند و این تنفر آنها چندان بی مورد هم نیست . همان ساکنین الجزایر که نسبت با آنها همچو معتقدیم که کاهل و تن پرور ، خیالی ، سست و لاقید و بی حال ، ابن الوقت ، گاهی بیحد متواضع و وقت دیگر نهایت جسور و گستاخ میباشند ، الان هم در هر انقلابی تمام دارائی حتی جان خود را هم حاضرند برای خلاصی از چنگال قوم غالب قربانی کنند . ممکن است اروپائیان از روی تدابیر عملی تمام اعراب آنجا را مثل سکنه سرخ رنگ آمریکا متدرجاً نیست و نا بود کنند لیکن محال است که بتوانند آنها را در خود مستحیل سازند . در قومی که تا این درجه با همدیگر مخالفند هیچوقت ممکن نیست بین آنها صلح و آشتی بر قرار شده در يك نقطه باهم زیست کنند و این يك حقیقتی است که از ذکر آن در کتب احقر از میکنند ، لیکن من آنرا از هر صاحب عقیده شنیده و در آن هیچ تردیدی ندارم .

اعراب اندلس

آنچه از نژاد عرب تا اینجا از نظر خوانندگان گذشت تمام شان حالیه

۱- مطابق بیان میرس گارتی از میان چهار کروار مسلمان الجزایر که در آن عرب و ترک و بربر داخند دوست هزار نفر عرب خالص موجود میباشد ، اکثریت آن بابراره است که بالغ بر یکمیبون و چهارسد هزار نفر میشوند (مصنف) .



(۱۶) - سفای مراکش

موجود و حاضر بوده و هر قدر هم معرض تغییر و تبدیل واقع شده باشند معیناً از مشاهده آنها میتوان زمینه کاملی از اسلاف شان بدست آورد لیکن در اعراب اندلس باید گفت اینطور نیست چه آنها بکلی نیست و نابود شده نسلهائی از خود باقی نگذاشته اند تا امروز از دیدن آنها بتوان نسبت با اسلافشان عقیده ای اظهار داشت . ما اینقدر هم نمیدانیم که شکل و صورت آنها چه بوده است ولی با همه این احوال میتوانیم بگوئیم که اعراب اندلس از اعرابی که ابتدا این کشور را فتح کردند خیلی زود جدا شدند . یکطرف ازدواج و امتزاج پی در پی با نزاری مغلوب از طرف دیگر کثرت اختلاط با برابره آفریقا

که قبلاً به اندلس حمله برده بودند تماماً سبب گردید که نسل عرب با قدم سریعی تغییر و تبدیل پیدا نمود و چون این امتزاج و ازدواج تا هشتصد سال دوام پیدا نمود از روی اصول معرفه الانسان که در اوایل این باب ذکر شده يك نسل جدیدی تشکیل یافت که مغایرت و مبادینت خصایص وی با خصایص مجاهدین اصلی عرب امری بود ضروری . از ترقیاتی که برای اعراب در اندلس حاصل شد ظاهر میشود که این نسل جدید دارای نهایت درجه فطانت و هوش بوده است و نیز از تاریخ بر میآید که در آنها خصایل و صفات سپاهبگری و جرئت و دلاوری بدرجه کمال بوده و در عین حال نزاع و جنگ خانگی که همان باعث بربادی این قوم گردید کاشف است که از بین خصایص عرب بعضی تا آخر بحال خود باقی بوده است . چون در آینده از اعراب اندلس ضمن بیان تاریخ و تمدن آنها بحث خواهیم کرد ، لهذا خوانندگان کتاب را حواله بابواب آتیه داده این بیان را در همینجا ختم مینمائیم .

اعراب چین

بعد از استقرار دولت عرب بین خلفای اسلام با سلاطین چین ایجاد مناسبات شده و سفرای خود را بدر بارهم میفرستادند و چنانکه در یکی از ابواب آینده بیان خواهیم نمود ارتباط تجارתי با چین از راه خشکی و دریا هر دو برقرار شده بود. در چین هم مثل ممالک دیگری که در تحت نفوذ و مداخله عرب در آمدند مذهب اسلام خیلی زود بنای پیشرفت را گذاشت. چنانکه مسیودابری دوتی پرسان^(۱) در کتاب خود که تازگی راجع باسلام نوشته است چنین میگوید که در چین امروزه بالغ بر چهل کرور مسلمان موجود میباشد. راست است که آنها اصلا عرب نیستند، لیکن خون آنها آمیخته با خون عرب است و بر طبق مندرجات کتاب نامبرده مسلمانان چین از امتزاج عرب و ترک و چینی با هم ترکیب یافته اند. نویسنده مزبور مینویسد که مسلمین چین اصلا از همان چهار هزار عرب سپاهی هستند که خلیفه ابو جعفر در ۷۵۵ میلادی کمک (سوسانگ) شاهنشاه برای سرکوبی (آن لوجان) که بیرق طغیان برافراشته بود اعزام داشت و در پاداش این خدمت سپاهیان مزبور اجازه داده شد در شهرهای بزرگ چین سکونت اختیار کنند، آنها با چینیهایی از دواج را گذاشته و مسلمین در چین از همینجا ریشه دوآیدند.

نویسنده نامبرده از زبان آندرسن^(۲) مینویسد که تقوی و پایداری کدامن مسلمانان چین امریست مسلم و هیچ حرفی در آن نیست و او بعد از ذکر امثله و شواهد چندی چنین مینویسد: «مسلمانان چین عدالت و انصاف و امانت و دیانت را نهایت درجه اهمیت میدهند، کسانی که داخل در خدمات دولتی هستند مردم از آنها راضی و یا اگر بکسب و تجارت اشتغال دارند بنام نیک معروف و مورد قبولی عامه میباشد. اصول و قواعد مذهبی، آنان را خیر خواه و نیک قرار داده و چنین معلوم میشود که آنها از اعضاء یک خانواده بزرگی هستند که هر یک دفاع از دیگری را جزء وظیفه خود می شمارند. مزیت آنها بر سایر اقوام متوطن چین با وجود خارجی بودن که یک عیب اساسی است میرساند که

۱- M. Dabry de Thier-sant. ۲- Anderson.

از مساعدت و همدردی‌هایی که در مواقع مهمه نسبت به‌وطنان خود بروز میدهند و دیگر بواسطه اخوت و مساواتیکه بین افراد شان جاریست ترقی حاصل نموده اند .
عکس مذاهب دیگری که بچین وارد شده که یا نتوانسته اند هویت خودشان را حفظ کنند و یا اگر کرده موقتی میباشد .

تحمل و بردباری در مقابل مذاهب دیگر و تجلیل و احترام از تمام قوانین و رسوم و عقاید مربوطه بکشوری که بآن پناهنده شده اند بآنها همان حقوق را عطا کرده که سکنه اصلی دارا هستند . آنها در تمام دوائر کشوری و لشگری میتوانند دارای شغل و مناصب عالی باشند حتی در دربار سلطنتی بخدمات و کارهای بزرگ معین میشوند .
در اینجا لازم میدانم توجه خود را بطرف مسائلی معطوف دارم که آنها را مورخین از قلم انداخته ، در صورتیکه نهایت درجه مهم و قابل بسی توجه میباشد ، چه از مطالعه آن مسائل سلسله های وقایع تاریخی را میتوان کاملاً بهم مربوط ساخت . از جمله اسباب مختلفه ارتقاء و اعتلاء يك قوم خصایص عقلانی و اخلاقی آن قوم میباشد که از عوامل قوی شمرده میشود و این مجموعه خصایص که ما آنرا جبلت و فطرت نامیده ایم محرک اصلی افعال انسانی شمرده شده در انسان از حین پیدایش موجود میباشد و این از جمله خصایصی است که در قرون متمادی بوسیله وراثت پیدا شده هیچ قوه ای هم نمیتواند با آن مقاومت نماید . اجداد و اسلاف ما گوئی از میان قبور خویش ما را در هر يك از اعمال و افعال کنونی دلالت نموده رهبری مینمایند . عوامل و اسباب افعال موجوده در زمان ماضی تشکیل یافته و اسباب افعال آتی دارد تشکیل مییابد و در حقیقت زمان حال نسبت بگذشته محکوم و نسبت بآتی مقام حا کمیت را داراست چنانکه برای اطلاع از حال هر يك علم بحال دیگری از ضروریات بشمار میآید .

باب نهم - اعراب جاهلیت

فصل اول

راجع بتوحش فرضی اعراب قبل از اسلام

عموماً این امر محل اتفاق است که اعراب جاهلیت از خود هیچ تاریخی نگذاشتند. آنها از یکعده قبایل صحرا نشین تشکیل یافته برای سکونتشان نه محل خاصی بوده و نه هیچگونه اخبار و روایاتی از آنها موجود و بالاخره از قرون متمادی بحالت ندیم وحشی بسر برده آثاری از خود بیادگار نگذاشته اند.

مورخین نامی معاصر هم بهمین عقیده باقی میباشند چنانکه مسیورن (۱) در تاریخ خود راجع بالسنه سومی چنین مینویسد: «تازمان این حادثه حیرت انگیز (اسلام) که دفعه نژاد عرب را بلباس جهانگیری و خلاق معانی بمانشان داد، هیچیک از قسمتهای عربستان نه جزء تاریخ تمدنی دنیا شمرده میشد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود. عربستان يك كشوری که خیلی قدیم باشد نیست بلکه بلحاظ تاریخ عمومی اینقدر جدید است که قرن ششم میلادی دوره پهلوانی وی بشمار آمده و قرون اولیه میلادی از قرون مظلومه آن محسوب میباشد».

اگر فرضاً ما از تاریخ قدیم عربستان هیچ واقف هم نبودیم باز میتوانستیم نظریه فوق را رد نمائیم، چه هر حکمی که برای زبان يك قوم هست برای تمدن آن قوم هم همان حکم خواهد بود. ممکن است هر دوی آنها دفعتاً جلو ما عرض وجود کنند لیکن مبادی آن بلاشک خیلی قدیم و از یکمدت طولانی بتدریج تشکیل یافته اند. ترقی افراد، عالی، مذاهب و نظامات انسانی همیشه بتدریج حاصل میشود و در مدارج ترقی قبل از وصول بمدارج متوسعه رسیدن بدرجه عالی محال است.

۱ - Renan - بدین صفحه ۱۹۰ رجوع شود.

ویک قوم در تاریخ و قتیکه دراعلی درجه تربیت و تمدن از نظر ما گذشت، بطور یقین باید گفت که آن نتیجه یک سلسله تحولات و تطورات دوره های طولانی گذشته است، مدارج اولیه ترقی اکثر مفقود لیکن وجود آن همیشه مسلم و غالباً بررسی و کارشهای علمی آنها را توسعه و بسط داده ظاهر و آشکار میسازد.

تمدن اعراب قبل از اسلام هم همین حکم را داراست، البته اثبات این امر که جزئیات این تمدن چه بوده مشکل است، لیکن اسنادی نزد ما موجود است که اصل وجود آن را بخوبی ثابت مینماید و نیز معلوم میدارد که آن از تمدن قدیم آشور و بابل که ما پس از یکمدت طولانی بوسیله تحقیقات در آثار قدیمه از آن اطلاع حاصل نموده ایم پست تر نبوده است.

در نیم وحشی بودن اعراب قبل از اسلام عقیده ای که پیدا شده منشأ آن علاوه بر نیم سکوت تاریخ عموماً بین بدوی و متوطن فرقی نگذاشته، قبایل صحرا نشین با متوطن شهر و قصبات هر در را در یک ردیف قرار داده اند، در صورتیکه بر احدی پوشیده نیست که اعراب بدوی اعم از اینکه بدویهای عصر قبل از اسلام باشند یا عصر اسلام هنوز هم بحالت نیم وحشی باقی و مثل تمام اقوام وحشیه فاقد تمدن و تاریخ میباشند ولی بدوی یک شعبه و طائفه خاصی است از عرب و از آن که میگذریم طوایف دیگری هم هستند که در قصبات و شهرها مسکن گزیده و بامور تجارت و فلاحت آشنا میباشند و همین قسمت است که میتوان باسانی ثابت کرد که در آنها تمدنی بوده است هر چند از جزئیات آن واقف نیستیم ولی بی بردن بمقام اهمیت آن بطور کلی چندان مشکل نیست. و اما تاریخ عالم آنقدریکه در سایر تمدنهای قدیم همان تمدنهایی که ما بوسیله علوم جدید، آنها را از میان گرد و غبار آثار قدیمه استخراج کرده ایم خاموش و ساکت است نسبت بمدنییت قدیم عرب آنقدر ساکت نیست و اگر فرضاً ساکت هم بود باز میتوانستیم ثابت کنیم که آن از یکمدت طولانی پیش از اسلام وجود داشته و همینقدر برای یاد آوری ما کافی بود که در زمان پیامبر اسلام، هم یک زبان بسیار عالی بایکرشته ادبیات موجود و اعراب قبل از اسلام از دو هزار سال با تمدن ترین اقوام دنیا ارتباط تجارتنی داشته بعلاوه توانسته اند در ظرف کمتر از یکقرن ترقیاتی حاصل کنند که نظیر آنرا تاریخ عالم کمتر نشان میدهد.

يك زبان عالی با ادبیات مربوطه بآن زبان ممکن نیست دفعه وجود پیدا کند و وجود آن دلیل کافی است که قوم يك زمانه درازی را طی نموده اند و دیگر ایجاد روابط با اقوام متمدنه برای يك قوم در صورتیکه استعداد ترقی هم در آن قوم موجود باشد همیشه باعث ترقی است . سخن این جاست که اعراب بثبوت رسانیدند که این استعداد در آنها موجود بوده است ، گذشته از این وصول با علی درجه ترقی و سازمان يك حکومت وسیعه خود يك دلیل است که در اعراب اینگونه خصایص موروثی و استعداد و قابلیت ترقی که در سالیان دراز ممکن است وجود پیدا کند موجود بوده است . خلفای اسلام با دست آنها شهر های معظم عالی بنا نمودند که تا هشتصد سال در آسیا و اروپا کانون علوم و فنون و صنعت و حرفت و سایر کمالات انسانی بوده است و البته با دست قومی مثل و حشبان استرالیا و با اقوام سرخ رنگ شمالی آمریکا هیچوقت ممکن نبود چنین موفقیتی حاصل کنند . غیر از عرب اقوام دیگری هم سلطنت های قدیمه را زیر و زبر نموده ایکن با استثنای معدودی که در ایشان از اول استعداد ترقی موجود بود باقی آنها تمدن جدید و حکومت تازه ای تاسیس نکردند و از تمدن قوم مغلوب هم خیلی دیر توانستند فائده حاصل کنند . ملل وحیشه ای که حکومت قدیمه رومیان را بر باد دادند مدتها طول کشید تا توانستند اجزاء پراکنده این حکومت را بهم متصل نموده حکومت جدیدی تاسیس و از تاریکی قرون وسطی خود را خلاصی بخشند .

راجع بتمدن اعراب قبل از اسلام اسناد غیر کافی که بما رسیده پیش از اینکه از آن اسناد ذکری شده باشد لازم میدانیم که از تاریخ شان آنقدری که در دست است در اینجا بر سبیل اجمال بیان نمائیم .

فصل دوم

تاریخ عصر قبل از اسلام اعراب

اعراب هم مثل سایر اقوام زمانی بر آنها گذشته است که تعبیر میشود به ما قبل تاریخ . از مشاهده اسلحه و ادوات و آلات و آثار دیگریکه از اجداد قدیم ما در طبقات مختلفه زمین باقی مانده و ما آنها را در اقطار مختلفه عالم بدست آورده ایم معلوم میشود که انسان

میلیونها سال قبل از تاریخ که مدت ما بعد التاریخ آن خیلی کم است از استعمال فلزات و استفاده از زراعت و حیوانات اهلی بی خبر و اسلحه وی منحصر بسنگ چخماق بوده است . عصر مزبور را عصر حجری مینامند و در تمام روی زمین اعم از عربستان و با اروپا و آمریکا هر کجا که از آثار قدیمه ماقبل التاریخ آن تحقیق شده آثاری از عصر مذکور بدست آمده است .

این آلات و ادوات را که با هم مقایسه میکنیم معلوم میشود که طرز معیشت تمام اقوام عالم در آن عصر بکلی باهم مشابه بوده و از فهم و ادراک و طریق زندگانی انسانهای آن عصر از روی همین آثار میتوانیم باسانی زمینهای ای بدست بیاوریم و چون در کتاب سابق خود در اینموضوع بحث کافی بعمل آورده لهذا از بیان آن در اینمقام صرف نظر مینمائیم .

روایات قدیمه ای که از عرب در دست است از حضرت ابراهیم^ع تجاوز نمیکند ، لیکن مطابق تحقیقات علم السنه ثابت میشود که در اعصار خیلی قدیمه بین قسمت جنوبی عربستان و قفقاز طوایفی که مسکن داشتند اگر از يك نژاد نبودند لااقل در زبان با هم متحد بوده اند و از مقابله السنه سامی باهم اینمطلب ثابت شده است که عبرانی ، فینیقی ، سریانی ، آشوری ، کلدانی ، عربی اصولاً در يك زمانی با هم متحد بوده و از يك زبان منشعب گردیده اند و چون معلوم نیست چه اسبابی و یا اثر کدام مرز و بوم این اقوام متحد الاصل را از هم جدا ساخته لذا نمیتوانیم تفصیل قرابت عرب را با آنها مشروحاً بیان نمائیم .

منابع تاریخ اعراب جاهلیت اولاً کتاب توریه ، ثانیاً اخبار و روایاتی است از عرب ، ثالثاً مدارك و اسنادیست که بطور نادر از مورخین روم و یونان بما رسیده ، رابعاً کتیبه های جدیدیست مانند کتیبه های آشوری و یا آن کتیبه هائی که در نزدیکی دمشق در صفا (۱) بدست آمده اند .

کتاب یهود ، اعراب و عبرانیان را اصلاً یکی نشان داده و چنین بر میآید که عرب خیلی پیش از عبرانیان بوده و تا یکمدتی بین آنها جنگ خانگی دوام داشته است و

۱- Safa .

اقوام شبه جزیره سینا مثل عمالقه و مدیانیه و صابئین عربستان جنوبی ذکر هر يك در موارد مختلفه توریة بعمل آمده است .

بر طبق روایات قدیمه عرب که در واقع مأخوذ است از منابع یهود ابتدا در جزیره العرب دو نژاد مسکن داشته : یکی **یقطان** از اولاد سام و دیگر **اسمعیل** فرزند **ابراهیم** و مادرش **هاجر** کنیزی بود اراهل مصر، بدویهای آنها طرف شمال و متوطنین آنها در جنوب بسر میبردند . در یمن اولاد **یقطان** از طرفی سلطنت سبا ، طرف دیگر سلطنت حمیر را تأسیس نمودند . اما اولاد **اسمعیل** از سر حد فلسطین تا حجاز را محل سکونت خود قرار داده و اول طایفه ای هستند که در مکه حکومت نموده اند و ترقی مکه در آنوقت بدرجه ای رسیده که با مثل صنعا شهر معظمی همسری نموده و سر پایتخت با هم رقابت داشتند .

نبطیه ، بنوادوم ، بنومآب ، عمالقه ، بنوعمون و مدیانیه که از قبایل بزرگ و مهم شمرده می شدند و در توریة از اکثر آنها اسم برده شده است میگویند ناماً از اولاد **اسمعیل** بودند و شاید همان عمالقه بودند که در دوهزار سال قبل از میلاد بدویهای شام ملحق شده بمصر هجوم برده سلطنتی باسم خاندان راعیه در آنجا تشکیل دادند که تا چندین قرن دوام داشته است .

بالاخره عمالقه ، بنوادوم ، بنومآب ، بنوعمون قسمت کوهستانی و صحرا های عربستان را برای سکونت خود اختیار نمودند ، تا يك مدتی بین آنها با عبرانیان جنگ جریان داشت و آنانرا از ورود بکنعان جلوگیری مینمودند ، فقط **داود** و **سلیمان** بر آنها استیلا یافته ولی آنها موقتی بوده است .

راجع بقبایل بدوی سرحد فلسطین در توریة شرحی ذکر شده لیکن از اعراب متوطن یمن همینقدر مینویسد که مالکة سبا از **سلیمان** ملاقاتی بعمل آورد .

کتیبه های آشوری اکثر از عرب نام میبرد ولی همان اعراب قسمت شمالی یعنی ساکنین شام و نواحی آن . **سالمانازار دوم** (۱) که در نهمصدسال قبل از مسیح حیات داشت در یکی از تحریرات خود از عرب اسم میبرد و چنین معلوم میشود که تقریباً

۱- Salmanazar II.

در هشتصد سال قبل از مسیح دو نفر از شاهزاده خانمهای عرب بدربار **تگلات فانا سار** دوم (۱) آمده و **حاسار حادون** (۲) یکی از شاهزاده خانمهای عرب را که در نیدنوا تربیت شده بود بر تخت سلطنت مینشانند و در زمان **آشور بانپال** (۳) وقتیکه برادرش **تلم طغیان** بر فراشت افواج عرب بوی کمک داده ملحق باو گردیدند .

راجع باعراب قسمت جنوبی عربستان فقط مورخین عرب شرح حالات آنها را مفصلاً ذکر نموده اند لیکن بیانات ایشان بقدری پیچیده و مبالغه آمیز است که باسانی نمیتوان از آن مطلبی بدست آورد ؛ اینقدر هست که از این بیانات میتوان کلمات مورخین یونان و روم را راجع بقدرت و عظمت یمن تصدیق نمود . برطبق بیانات مورخین اسلام یمن مرکز مقتدر ترین سلاطین دنیا بوده و سلاطین آنجا مدت سه هزار سال سلطنت نموده و بهندوستان و چین و افریقا (تا آن نقاطی که امروزه جزء مراکش محسوبند) حمله برده اند .

مورخین یونان راجع بعربستان بلکه باید گفت راجع ببعض قطعات آن تاریخ مختصری که نوشته اند از اسکندر شروع شده و پیش از زمان او را هیچ متعرض نشده اند و آنهم بقدری مختصر است که میتوان تمام آن را در چند سطر بیان نمود .

یونان در چهار صد سال قبل از مسیح هم از عربستان واقف بوده و ذخایر و نفایس این کشور اسکندر را واداشت که آن را فتح نماید . حمله ای که **نه آرنه** (۴) از دریا بحوالی این شبه جزیره برد نتیجه آن ظاهر میشد که اسکندر از دنیا رفت و عملیات وی تماماً عقیم ماند ؛ وقتیکه **ممالک اسکندر** بین سرداران او تقسیم شد ، آنقسمت از کشور که با مصر و فلسطین همجوار و مسکن اعراب بود داخل در حوضه **بطلمیوس** (۵) گردید . **تبطیان** برضد **آنتیگون** (۶) با **بطلمیوس** همراه شدند ؛ ولی **آنتیگون** وقتیکه

۱- Téglatphanassar II. ۲- Hassar Haddon. ۳- Assurbanipal.

۴- Néarque. ۵- Ptolémée ، بطلمیوس جزء سرداران اسکندر و بعد از فوت اسکندر

مصر در موقع تقسیم جزو مقسومه اقرار گرفت ، سال وفاتش ۲۸۳ قبل از میلاد است .

۶- Antigone ، آنتیگون یکچشم ، از سرداران اسکندر بوده و شام و فلیقیه باو واگذار گردید .



(۱۷) - امراک بنوی سوریه